



درس خارج فقه فرهنگ آیت الله اراکی رحمته الله علیه

عنوان درس:	فقه فرهنگ	جلسه ۱۴	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۲/۱۴
عنوان فرعی ۱	فقه فرهنگ کلان			
عنوان فرعی ۲	فرهنگ دستگاه حاکمیت			
عنوان فرعی ۳	فرهنگ باورها _ اصل اول: باورداشت توحید			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمتکش			

بیان تقسیمات کلی بحث

فرهنگ کلان، یعنی فرهنگ اجتماعی و فرهنگ جامعه. در محل خود گفته‌ایم که هیچ جامعه‌ای بدون حاکمیت، جامعه نمی‌شود. آنچه جامعه را جامعه می‌کند، دستگاه حاکمیتی است که مجموعه افرادی که مانند دانه‌های تسبیحند، را نظم می‌بخشد؛ دانه‌های پراکند و جدا از هم، تسبیح نمی‌شوند؛ جامعه هم اینطور است، اگر افراد زیادی بدون حاکمیت باشند نیز جامعه نمی‌شوند، مگر اینکه آنها با نخ تسبیح حاکمیت به یکدیگر پیوند بخورند.

با تعریفی که از جامعه ارائه کردیم، فرهنگ جامعه به دو بخش تقسیم می‌شود: فرهنگی که وظیفه حاکمیت است و فرهنگی که وظیفه و کار مردم است. البته در آینده خواهیم گفت که حاکمیت، مسئول فرهنگ مردم است و یکی از وظایف حاکمیت، ایجاد فرهنگ صحیح بین مردم است. و این حرف سکولارهاست _ که سابقا یکی از وزرای فرهنگ چنین حرفی زد _ که فرهنگ، کار مردم است و دولت نباید در آن دخالت کند؛ این حرف غلطی است و صد در صد با مبانی اسلامی در تضاد است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱؛

و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

تزکیه و تعلیم و فرهنگ جامعه، وظیفه حاکمیت است. وظیفه حاکمیت، ایجاد فرهنگ صحیح است. اینکه گفته شود حاکمیت فقط ناظر است و حاکمیت فقط حافظ و نگهبان نسبت به فرهنگ عامه است؛ حرف غلطی است.

بنابراین، حاکمیت باید فرهنگ جامعه را بسازد و جهت دهد و بیافریند؛ البته حاکمیت می‌تواند برای ایجاد فرهنگ صحیح این کار را کند که فرهنگ موجود را پالایش کند و اصلاح کند؛ به این معنا که آنچه خوب است را تقویت کند و با آنچه بد است مبارزه کند. به هر حال؛ فرهنگ صحیح به مردم دادن، کار حاکمیت است. لذا بحث ما از همین ابتدا به دو بخش تقسیم خواهد شد. ابتدا فرهنگی که بر خود دستگاه حاکمیتی باید حاکم باشد مورد بحث قرار می‌دهیم که بیان می‌کنیم که خود دستگاه حاکمیتی با چه فرهنگی باید با مردم تعامل کند؟ آن فرهنگی که دستگاه حاکمیتی باید داشته باشد چه فرهنگی است؟ بخش دوم، بخش مردم است که بعد از اینکه روشن شد که حاکمیت به چه فرهنگی می‌خواهد وارد کار شود، آنچه که مردم باید به عنوان فرهنگ داشته باشند یا دریافت کنند یا پیدا کنند چیست؟ لذا؛ بحث ما در فرهنگ کلان به دو بخش تقسیم خواهد شد؛ فرهنگ دستگاه حاکم و حاکمیت و فرهنگ عامه مردم.

بنابراین بحث اول ما این است که دستگاه حاکمیت در اعمال حاکمیت - اعم از رفتار یا گفتار یا پندار - از چه فرهنگی باید پیروی کند و اعمال حاکمیت او بر مبنای چه فرهنگی استوار است. در هر حاکمیتی باید یک فرهنگ وجود داشته باشد که اعمال حاکمیت آن حاکم، و دستگاه حاکمیت، از آن فرهنگ برخیزد. لذا ابتدا از فرهنگ دستگاه حاکمیتی مباحث را شروع می‌کنیم.

همان گونه که فرهنگ خُرد را به فرهنگ باورها، گفتارها و رفتارها تقسیم کردیم، در دستگاه حاکمیت نیز همین است؛ یعنی دستگاه حاکمیتی باید دارای فرهنگی باشد که باور دستگاه حاکمیتی را شکل دهد و اعمال حاکمیت او، از این باورها برخیزد و بر اساس این نوع باورها، چه فرهنگی بر گفتارها و گفتارها حاکمیت در صحبت با مردم باید حاکم باشد؟ (ابزارهای گفتاری، بحث دیگری است، یکی از آنها منابر حاکمیت است؛ که گاهی منبر مسجد است و گاهی نماز جمعه است و گاهی رسانه است و گاهی روزنامه است و گاهی فضای مجازی است؛ که اینها نوعی از منابر حاکمیتی یا ابزارهای رساندن پیام گفتاری توسط حاکمیت است). و بعد به سراغ رفتارهای حاکمیتی می‌رویم که رفتارهای حاکمیتی باید از چه فرهنگی برخیزد؟ و بعد از این سه بخش، به فرهنگ مردم می‌پردازیم که فرهنگ مردم نیز به همین سه بخش - باورها، گفتارها و رفتارها - تقسیم خواهد شد.

این استخوان بندی و کلیات مباحث فقه فرهنگ کلان است که تمام مباحث، مثل رسانه و مجموعه‌ها و مؤسسات و گروه‌های مردمی و احزاب، در این مجموعه جای می‌گیرد و باید روشن شود که اینها از چه فرهنگی باید تبعیت کنند.

در بیان این مسائل، ما همتان این است که اصول مسائل را تبیین کنیم و این نظام حاکم بر فرهنگ جامعه را بتوانیم ارائه دهیم؛ حال تفصیلات و تبیینات آن، بعدها انجام گیرد. ما الان مشکل‌مان این است که این طرح کلی کار و نظام آن هنوز در اختیار قرار نگرفته؛ لذا برای اینکه مباحث زیاد طول نکشد و بتوانیم این طرح را به یک سرانجام برسانیم، خیلی وارد جزئیات نمی‌شویم.

فرهنگ دستگاه حاکمیت

مباحث را از بررسی فرهنگ حاکم شروع می‌کنیم و گفتیم از سه بخش تشکیل می‌شود که اولین بخش مورد بحث ما، فرهنگ باورهای دستگاه حاکمیت است که هر نوع اعمال حاکمیت، باید از این باورها برخیزد. مهم‌ترین اصول حاکم بر فرهنگ باورهای حاکمیت را بیان می‌کنیم:

اصل اول: باورداشت توحید

اولین اصل حاکم بر باورهای فرهنگ حاکمیتی، اصل باورداشت فرمانروایی الهی است؛ آن هم توحید در فرمانروایی الهی در عرصه تکوین و در عرصه تشریع. این اصل بسیار مهمی است که حاکمیت، موحد باشد؛ هم در عرصه تکوین و هم تشریع.

توحید در فرمانروایی تکوینی، به همان خالقیت بر می‌گردد؛ یعنی توحید در خلق الهی چه خلق ابتدایی و چه خلق استمراری. فرمانروایی در عرصه تشریع به همان توحید در عالم امر و فرمان باز می‌گردد؛ که می‌فرماید:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»؛

پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت.

و می‌فرماید:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»؛

هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛ هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فراموشی گیرد؛ (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل

۱. سورة اعراف: ۵۴.

۲. سورة بقره: ۲۵۵.

نمی ماند؛) آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه او نمی کاهد.) آنچه را در پیش روی آنها [=بندگان] و پشت سرشان است می داند؛ (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است.) و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست.) تخت (حکومت) او، آسمان ها و زمین را دربرگرفته؛ و نگاهداری آن دو [=آسمان و زمین]، او را خسته نمیکند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.

و اصلاً آیه الكرسي، آیه عالم امر است؛ فرمانروایی که حی و قیوم است. تفاوت کرسی با عرش در این است که، عرش، مرکزیت حاکمیت است و کرسی، قلمرو حاکمیت است؛ لذا می فرماید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ». سیاق سیاق عالم امر است که بعد می فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابر این، کسی که به طاغوت [=بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست. * خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمت ها، به سوی نور بیرون می برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

تمام اینها مربوط به عالم امر است؛ یکی از نکات اینکه اینقدر به آیت الكرسي توجه شده، این است که در آن، نظام عالم امر تبیین می شود. دلیل اینکه خدای متعال حق الطاعة دارند این است که اوست که خالق است. به هر حال؛ باور نسبت به توحید در خلق و عالم امر یا توحید در فرمانروایی تکوینی و فرمانروایی تشریعی، از اهم اصول فقه فرهنگ مربوط به حاکمیت و حاکمان الهی است.

با توجه به آنچه گفتیم، فرهنگ مربوط به باورهای حاکم، به دو بخش تقسیم می شود: یکی مجموعه فرهنگ و باورهای مربوط به خالقیت خدای متعال و فرمانروایی تکوینی و دیگری مجموعه باورهای مربوط به توحید خداوند در فرمانروایی تشریعی است. این دو مجموعه از باورهاست که دستگاه های حاکمیتی قطعاً باید از

این دو مجموعه فرهنگ توحیدی برپا شود و تمام دستگاه حاکمیتی – از برترین رتبه آن تا پایین ترین عضو دستگاه حاکمیت – باید با این باور، جایگاه حاکمیت خودشان را پیدا کنند و اعمال حاکمیت کنند.

توحید تکوینی

توحید در خالقیت نیز دارای دو بخش است:

۱. توحید در ذات خالق:

توحید در ذات خالق، ابتداءاً و استمراراً و نظام احسن حاکم بر جهان هستی؛ این سه بخش مربوط به توحید در خالقیت است. به عبارت دیگر: ۱. خالق، یکی است ابتداءاً^۲. ۲. خالق، یکی است استمراراً^۳. ۳. نظامی را که برای جهان آفرینش طراحی کرده است نیز بهترین نظام است. این سه، مربوط به بخش توحید در خالقیت است. یعنی موجودات را خلق کرده و «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ»^۱ که این مربوط به فرمانروایی تکوینی و فرمانروایی عالم خلق الهی است و «تُرْهَدِي»^۲ مربوط به فرمانروایی تشریعی است.

این سه، اساس باورهای مربوط به توحید در فرمانروایی تکوینی خدای متعال است. لذا به حاکمان و مسئولیت داران حکومت باید به این امور را آموخت و هم آنها باید ملتزم به این شوند و نمی شود همینطور آدمی را از کوچه و خیابان برداشت و آورد و به او مسئولیت حاکمیتی در نظام اسلامی داد. اینها تعارف بردارد نیست؛ اینها از مسائل اصولی است.

سوال یکی از شاگردان: بنابر آنچه فرمودید؛ دست کاری این نظام که نظام احسن است، مخالفتی با آن نظام احسن دارد یا خیر؟

پاسخ استاد: آن تغییراتی که مربوط به «إِسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^۳ است، اشکال ندارد. یک مقوله، مقوله آباد سازی است یعنی قوه چیزی با به فعلیت در آوردن در مسیر کمال خود آن شیء؛ این اشکال ندارد؛ اما خارج کردن چیزی از مسیر کمالش، اعمار و آبادسازی نیست. تغییر – معمولاً در زبان عرب، و یا حداقل در قرآن کریم – به معنای از صلاح به فساد در آوردن است؛ لذا می فرماید:

۱. سورة سجده: ۷.

۲. سورة طه: ۵۰.

۳. «وَالِیْ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»؛ و بسوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما وا گذاشت! از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت کننده (خواسته های آنها) است!» [سورة هود: ۶۱].

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا * لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تُخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا *... فَلْيَبْتَئِكُنْ آذَانَ الْإِنْعَامِ وَلَا مِرْزَهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ؛^۱

آنچه غیر از خدا می خوانند، فقط بتهایی است (بی روح)، که هیچ اثری ندارد؛ و (یا) شیطان سرکش و ویرانگر است. * خدا او را از رحمت خویش دور ساخته؛ و او گفته است: «از بندگان تو، سهم معینی خواهم گرفت!» * ... و به آنان دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند، و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند!

در نظام قرآنی، همه چیز به صورت صالح به بشر تحویل داده شده است؛ لذا می فرماید:

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»^۲؛

و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید.

می فرماید: ما زمین صالح به شما دادیم؛ شما این را خراب و فاسد نکنید؛ اما «هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^۳؛ آن را آباد کنید و مدیریتش کنید.

۲. توحید در صفات خالق:

توحید در صفات خالق، به یک اصل برمی گردد و آن اینکه خالق، کامل مطلق است. که تمام صفات از این کامل مطلق بودن خدای متعال برمی خیزد. و اینکه این صفات از ذات اوست و تعدد پذیر نیستند. توحید در صفات هم به معنای این است که این صفات، چون از ذات او برخاسته است، اکمل شیء است؛ زیرا منبع دیگری برای این صفات در عالم هستی وجود ندارد؛ هرچه قدرت است، از اوست؛ هرچه علم است از اوست؛ هرچه حکمت است، از اوست؛ اینها چیزهایی است که در قرآن به آن تکیه شده است:

«اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۴؛

و خدا می داند، و شما نمی دانید.

این اصل بسیار مهمی است. بسیاری از این سیاست مداران ما خودشان را از خدا اعلم می دانند! در روایتی دارد که حضرت درباره ابوحنیفه می گوید که او چنین می گفت: «قال علی و اقول» و گاه «قال رسول الله و اقول»؛ آنهایی که می گویند رسول الله ﷺ نیز مجتهد بود و «قد اخطأ و قد يصيب» به معنای این است که

۱. سورة نساء: ۱۱۷ - ۱۱۹.

۲. سورة اعراف: ۵۶.

۳. سورة هود: ۶۱.

۴. سورة بقره: ۲۱۶.

بگوئیم «قال رسول الله و أقول»؛ این فرهنگ کلاً از حوزه فرهنگ حاکمیت باید خارج شود. اینکه گفته شود که رسول الله ﷺ نقد پذیر است و می آمدند به حضرت می گفتند «هذا منك ام من الله؟»؛ آن کسی که چنین می گفت، مشرک بود. اگر کسی چنین به رسول خدا ﷺ خطاب کند و بگوید این از توست یا از خدا، این نوعی شرک است. رسول خدا ﷺ، رسول است؛ یعنی آنچه می گوید، همان است که خدای متعال به ما ابلاغ می کند:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ»؛

محمد [ﷺ] فقط فرستاده خداست.

همه چیزش، رسالتی است و از پیش خود چیزی نمی گوید. تمام اینها فرع در توحید صفات خالق است. البته نه آنچه مربوط به رسول است، که آن مربوط به توحید در فرمانروایی می شود؛ اما آنچه مربوط به خود خالق است که خود خالق، حرفش و سخنش نقد پذیر نیست؛ زیرا نقد پذیری، به معنای احتمال خطا دادن است؛ چیزی نقد پذیر است که احتمال خطا و صوابش یکسان باشد؛ یا حداقل احتمال خطا در آن، روا باشد؛ اما ذاتی که احتمال خطا در روا نیست، نمی تواند نقد پذیر باشد. اگر کسی بگوید خدا نقد پذیر است، به معنای این است که خدا را به خدایی قبول ندارد. اگر کسی بگوید قرآن کریم نقد پذیر است به معنای این است که قرآن کریم را به معنای کلام خدا قبول ندارد. نقد پذیری، حسن نیست؛ در فرهنگ سکولار چنین است که چون آنها قائل به خدا نیستند و قائل به وجود یک محور عصمتی در جهان آفرینش نیستند و قائل به یک تکیه گاهی که مرجع اعلای تشخیص حق از باطل باشد نیستند؛ لذا آنها این حرفها را می زنند؛ اما این حرفها با فرهنگ ما سازگار نیست. در آینده خواهیم گفت، این گفتمان، نباید گفتمان حاکمیتی باشد؛ بلکه گفتمان حاکمیتی باید گفتمان وجود خدایی که کامل مطلق است و حق مطلق است و ما در برابر او جاهل هستیم، باید باشد و این فرهنگ باید در جامعه، به عنوان فرهنگ حاکمیتی جا بیافتد.